



به بهانه اجرای چند نمایش سؤال برانگیز در چهلمین جشنواره تئاتر فجر

داشته‌اند. مانند دکتر هاشمیان، بی‌خوابی، و کارهای موردردار دیگر همچون احتمالات، خاک سفید، یک تو بلک، چه کسی فرمانده را کشت و... نمایش‌های ضعیفی چون پاسنیل زرد و نمایش‌های ضعیف آذربایجان به ویژه نمایش تا یک نفس که نزدیک بود مشکلات سیاسی برای ایران با کشور همسایه ایجاد نماید!

حتی وزیر محترم ارشاد و مدیرکل مرکز هنرهای نمایشی، حالشان با دیدن یکی از این نمایش‌ها خراب می‌شود تا جایی که شنیدیم مدیر کل را با آمبولانس می‌برند و!... چه اجباری برای حضور این نمایش ضعیف

مفتضحانه و توهین آمیزی و به هیات انتخاب چهلمین جشنواره تئاتر فجر برای پذیرفتن کاری این چنین اهانت‌آمیز و غیراخلاقی که نشانه بارزی از نفوذ است عجاب است. چرا که این نمایش از بزرگان و مفاخر ادبی دینی تاریخی گرفته تا سنسن و آیین و تاریخ و باورها و اعتقادات و بزرگان و متفکرین دینی مذهبی و به طور خلاصه هر آنچه برای یک ایرانی مهم و قابل احترام و افتخار است توهین نموده است!

به طوری که لطفعلی خان زند را در فجع‌ترین و شنیع‌ترین شکل ممکن به صحنه کشیده و از او یک همجنس‌گرای مضمزکننده ساخته که الفاظ زشت و رکیکی را به زبان می‌آورد. این نمایش کتابخانه ملی را به طوبله و کسائی که در آن به کسب دانش و علم مشغول هستند را به چارپایان تشبیه کرده است! نمایشی که همه شخصیت‌ها و مشاهیر و مفاخر و اندیشمندان را به صورت لبهان به صحنه کشیده است. البته کارگردان این نمایش، تنها خود را به عنوان نویسنده‌ای که تافته جدا بافته است و امکان فعالیت ندارد و کتاب‌هایش توقیف شده است معرفی می‌کند؛ عجب! باید گفت اگر شما آزاد نبودید و آزادی نداشتید پس چگونه چنین اجرای وقیبه و توهین آمیزی را آن هم در مهم‌ترین جشنواره و در بهترین تالار نمایشی کشور به دست آوردید؟!

جای سؤال است که در کجای دنیا اجازه می‌دهند یک نویسنده و کارگردان تئاتر این همه به مفاخر کشورش و به بزرگان و ادبا و علمای مذهبی و دینی و علمی و تاریخی و به باورها و اعتقادات و تاریخ مردم و سرزمینش توهین کرده و آن را به بدترین شکل ممکن و تئاتر بگذارد؟

باید به ریاست محترم تئاتر شهر برای دادن مجوز و نوبت اجرا به چنین کار مضمزکننده‌ای و ایضا شورای ارزشیابی و نظارت به خاطر تصویب چنین کار

بدهند؟ این پاس کاری و سرر کار گذاشتن هنرمندان تئاتر چه معنایی دارد؟ «مافیای نفوذ» در تئاتر تا کی هر کاری که دلش می‌خواهد می‌کند و کسی هم نیست جلوشان را بگیرد؟

ظاهرا امور تئاتر شهر و دیدن کارها و دادن نوبت اجرا و تصویب در مراحل اولیه و... به‌دست دیگر کارمندان افتاده است که صلاحیت این امور را نداشته و آنها هر طور می‌خواهند با متقاضیان رفتار کرده و به دلخواه خود کارها را رد و به دوستان و رفقا و توصیه شده‌ها نوبت اجرا می‌دهند. مانند نمایش بی‌خوابی و... این مافیای برای خود در تئاتر امپرووری‌ای را درست کرده است که بیا و ببین.

همه فیلمسازان، چه بخواهند و چه نخواهند، چه اراده کرده باشند و چه اراده نکرده باشند، در حال انتقال پیام و مفاهیم به مخاطبان خود هستند؛ حتی همان مخاطبی که صرفاً برای سرگرمی محض به سینما می‌آید. به بیان دیگر، هیچ فیلم‌سازی خالی‌الذهن و بدون تفکر و عقیده نیست. اساساً در تمام دنیا هیچ انسان بدون عقیده‌ای وجود ندارد؛ حتی آن کسی که ادعا می‌کند بدون عقیده است، خودش عقیده‌ای دارد؛ از جمله همین بی‌عقیده بودن!

اگر یک فیلمساز طرفدار بی‌بند و باری در روابط زن و مرد باشد یا دلش به شوخی‌های جنسی خوش است یا به دنبال سیاه‌نمایی از کشورش است و از این طریق به دنبال جلب توجه در داخل و خارج کشور است، همین خودش نوعی عقیده و نگاه - هر چند غلط - محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر، همان فیلم‌سازی که ادعا می‌کند فیلم ارزشی نساخته، همان ارزشی نساختن برای او یک ارزش است! همین ارزش است که او را مجاب می‌کند تا یک فیلم سطحی و بی‌مایه بسازد. حتی فیلم با هدف سرگرمی هم



نگاهی به انیمیشن «اینکانتو» (Encanto)

وقتی زیبای خفته پس از بیداری چرت می‌زند

شصتمین و تازه ترین محصول انیمیشن کمپانی دیزنی، به نام «اینکانتو» یا افسون، علی‌رغم وجود انیمیشن‌های قوی تری مثل «لوکا» یا «میشلا علیه ماشین‌ها»، در فصل جوایز اسکار شانس اول را پیدا کرده و با جایزه گلدن گلوب که به خود اختصاص داد، می‌توان از هم‌اکنون آن را برنده اسکار بهترین انیمیشن هم دانست.

«اینکانتو»، قصه‌ای تکراری دارد؛ گروهی (در اینجا یک خاندان یا خانواده کلمبیایی به نام «مادریگال») هر یک قدرتی ویژه دارند مثل «شگفت انگیزها»، «مردان ایکس» یا «چهار شگفت‌انگیز»؛ و اصلاً کل محصولات «مارول»، اما در خانواده مادریگال، همه دارای قدرتی ویژه هستند، به جز یک نفر به نام «میرابل» که در واقع شخصیت اصلی داستان هم هست. قصیه قدرت ویژه هم از فداکاری پدربزرگ خانواده به نام «پدرو» که دوران جوانی می‌آید که در مقابل غارتگران ناشناس ایستاد، فداکاری کرد و هم لایتنی‌هایش را نجات داد و همین باعث شد تا شمعی که در دست همسرش (مادربزرگ امروز) بود، قدرتی جادویی پیدا کرده، پیرامون آن روستانشینان آواره، کوه‌های بلند (برای در امان ماندن از شر غارتگران) کشیده، خانه‌های جادویی برای خاندان مادریگال به نام «کازیتا» Casita بنا شود و تا آن شمع جادویی روشن است، قدرت جادویی آنها هم نسل اندر نسل تداوم یابد.

یافتن قدرت جادویی در هر یک از افراد خانواده به شکلی است؛ یکی قدرت زیادی دارد، یکی مثل دکتر دولیتل حرف حیوانات را می‌فهمد، یکی با احساساتش، جریانات جوی موجود می‌آورد، دیگری با غذاهایش، بیماری‌ها را درمان می‌کند، یکی دیگر به شکل دیگران در می‌آید و... و این قدرت هم طی مراسمی آیینی (مانند جشن کلاهک‌گذاری داستان «کوه‌های سفید» جان کریستوفر) به هر یک از افراد اعطا می‌گردد که «میرابل» در آن مراسم موفق نبوده و قدرت جادویی به او داده نمی‌شود. اما در این بین یکی از فرزندان مادربزرگ به نام «برونو» که از قدرت پیشگویی برخوردار شده، به دلیل یک پیش‌بینی ناخوشایند، گویا خانه و روستا را ترک کرده است.



از همان اوایل قصه «اینکانتو» به نظر می‌آید که قرار است این قدرت جادویی افراد در انتها مورد تردید قرار گرفته و مثل حکایت سیمیرغ و سی مرغ، همه جادو و معجزه ناشی از خود افراد و در اینجا اتحاد خانوادگی آنها نشان داده شود، خصوصاً که در «اینکانتو»، شخصیت اصلی (که راوی داستان هم هست) ظاهراً مجرده یا قدرت جادویی خاصی ندارد و از همین لحاظ در خانواده مورد تبعیض قرار می‌گیرد اگرچه در ادامه «اینکانتو»، شاهد رنج‌های فراوان همین وی دارای قدرت جادویی از ویژگی خود هستیم که گویا هر کدام در پی رها شدن از این رنج هستند ولی از طرف دیگر حفظ خانواده را مهم‌تر از آسایش و آسودگی خودشان می‌دانند.

شاید از همین روی برخلاف آثار مشابهی که نامشان برده شد، سازندگان اثر راضی نشده‌اند که این قدرت‌های جادویی را تماماً منفی یا سراسر مثبت بدانند و یکی را به نفع دیگری قربانی کنند!

چنانچه خانه جادویی Casita خراب شده و شمع جادویی خاموش می‌شود و خانواده مادریگال با فکر و هوش و زور بازی خویش و کمک سایر روستاییان، مجدداً آن را ساخته و شمع را روشن می‌کنند و دوباره قدرت جادویی این بار با دستشان میرابل (که البته در پیشگویی‌های برونو هم وجود داشت) به مادریگال‌ها باز می‌گردد.

در «سیندرلا» و «سفید برفی» و «زیبای خفته» و حتی انیمیشن‌های اخیرتر مثل «دیو و دلبر» و «علاءالدین و... یا عشق و عاشق شدن و سر رسیدن شاهزاده یا فداکاری دختری با پسر، همه جادو و جنبل‌ها و طلسم‌ها و افسون‌ها از بین رفته و زندگی جادویی به روال عادی و عاشقانه‌ای باز می‌گشت. به همین ترتیب بود که سیندرلا از خاکستر نشینی به شاهزاده رویاهایش رسید و سفید برفی از جادوی ملکه سیاه‌دل خلاص شد و شاهزاده گیر افتاده در هیبت هیولایی وحشتناک به زندگی قبلی‌اش بازگشت و زیبای خفته از طلسم کهنه جادوگری رهایی یافت.

و حالا روایت الکلنگی «اینکانتو» مانند این است که سیندرلا پس از ازدواج با شاهزاده، گاهی هم به خدمت دختران ترشیده نامادری‌اش برود و سفید برفی هم پس از خلاصی از آن خواب مرگبار، با ملکه کنار بیاید و زیبای خفته هم وقتی از آن خواب و طلسم جادویی رها شد، بعضی وقت‌ها به همان محل به خواب رفتنش رفته و یک چرتی بزند!

شاید این نوع روایت‌های نسبی‌گرایانه (خوش‌خیالانه (برگرفته از سینمایی ایدئولوژیک هالیوود) را بتوان با دوستی ماهی و کوسه در «قصه کوسه‌های» و یا کنار آمدن لولوخرخه‌ها و بچه‌ها در «شرکت هیولاها» و یا کمک صیادان و شکارچیان به سید غنایی پنگون‌های قطب جنوب در «خوش‌قدم» شبیه دانست. آنچه که اگرچه در این کارتون‌ها به بچه‌ها لاقم می‌شود اما در عالم واقع، اساساً محلی از اعراب ندارد!



تله‌گذاری برای انحراف مسیر فیلمسازان موفق کشور

را به همان سراب‌ها و سینمای پوچ و بی‌هویت مورد نظر خود بخشدند.

متأسفانه در گذشته مشاهده کردیم که برخی فیلمسازان برای اینکه زیر بار این سخنان بر آمده از تفکرات سطحی نزنند، بعضاً مسیر خود را گم کردند و دیگر نتوانستند مسیر موفقیت‌آمیز گذشته خود را ادامه دهند. البته بخشی از این انحراف به مبانی فکری آنها بر می‌گردد. باید توجه کرد که عبور از سینمای سطحی و بی‌سر و ته، نیاز به استقامت نظری و عملی دارد.

در هر صورت اگر عده‌ای هنر فیلم ارزشی ساختن ندارند و یا توان درک صحیح مفاهیم ارزشمند و والای انسانی را ندارند، حداقل این هنر را دارند که سکوت پیشه کنند و به همان سینمای ضدارزشی و چیپس و بگنی خود مشغول باشند! کسانی که عادت کرده‌اند به سینمای دم دستی، تقلیدی، بساز و بفروشی و فست فودی مشغول باشند، کاملاً طبیعی است که توانایی هم فیلم‌های فاخر را نداشته باشند!

که مردم را با خنده‌های ظاهری به پای سینما می‌کشاند، در درون خود، سطح ارزش‌های مدنظر نویسنده و کارگردان را نشان می‌دهد.

به طور کلی باید گفت که سینمایی که نتواند مؤلفه‌های اثرگذار درون جامعه و فرهنگ یک کشور را در مردم کشورش و سایر نقاط جهان نشان دهد و مفاهیم انسانی و پاک را در قالب هنر به نمایش درآورد، آن سینما قمیم و بی‌سر و ته خواهد بود. اگر عوام هم برای آن پول بدهند، در حقیقت پول وقت تلف کردن خود را پرداخت می‌کنند! یعنی پول می‌دهند تا یک فیلم بتواند اندکی از عمر آنها بکاهد!

با در نظر داشتن این پیش فرض،‌ها باید به این نکته اشاره کنیم که ظاهراً عده‌ای از سطحی‌نگران عادت کرده‌اند که با «چسب فیلم ارزشی» یا «فیلم حکومتی» - خواسته یا ناخواسته - عرصه را بر جوانان کشور و سینمای عمیق و تأثیرگذار تنگ کنند؛ در حقیقت، برای فیلم‌سازی که در ابتدای راه موفقیت خود قرار دارند، تله بگذارند و با استفاده کتیاه‌ای و تمسخرآمیز از واژه ارزشمند «فیلم ارزشی» آنها

مجموعه تلویزیونی «برف بی‌صدا» می‌بارد» - هر چند که یک ملودرام خانوادگی است که داستان آن در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ می‌گذرد، اما دقیقاً سر می‌زند به مهم‌ترین مسائل روز جامعه ایرانی دست گذاشته است. داستان این سریال، تمثیلی از وقایع سال‌های اخیر ماست. خانوادگی که هدف نفوذ یک دشمن قرار گرفته است؛ دشمنی که سال‌هاست در پی رسوخ در این خانواده است و در لباس دوست، اعضای خانواده را فریب می‌دهد، آنهایی که اصالت و ارزش‌ها و منافع خانواده را ارجح می‌دانند، خیلی سریع به ماهیت این دشمن نفوذی پی می‌برند، اما افراد مغرور و سساده‌دل و در عین حال حسودی چون سیمین فرید می‌خورند و بازیچه می‌شوند. حسادت آنچنان او را فرا می‌گیرد که برای عقده‌گشایی، دشمن را به دوست ترجیح می‌دهد و... وقتی آگاه می‌شود که همه زندگی‌اش به‌یغما رفته است!

حیبیب کیانی برخلاف نامش دقیقاً نماد و نمود خیلی از منفعت‌طلبانی است که هدفی جز انتقام کور و فروپاشی خانواده‌ای که آن را دشمن فرض کرده‌اند ندارند. بعد از درگذشت پدر خانواده و از بین رفتن اتحاد و یکدلی اعضای خانواده به خاطر خودخواهی‌ها و حسادت ورزی‌های سیمین، کیانی فرصت را برای اجرای نقشه خودش فراهم‌تر از قبل می‌بیند. با لیختن و به عنوان دلسوز خانواده به مسائل ورود می‌کند و در نهایت نیز می‌تواند سیمین را فریب دهد. هر چند که داماد خانواده، یعنی احمد که دست پرورده پدر است، از همان ابتدا به ماهیت کیانی پی می‌برد و دائم هشدار می‌دهد، اما خضف او در مدیریت شرکت و همچنین کینه سیمین نسبت به او باعث می‌شود که نه تنها این هشدارها را نادیده بگیرد که از لج احمد، به کیانی رز و پال بدهد.

داستان سریال «برف بی‌صدا می‌بارد» شباهت خیلی زیادی به بعضی از اتفاقات اجتماعی سال‌های اخیر در کشور ما دارد. سیمین، احمد و کیانی، هر یک نموده‌هایی از جریان‌های مختلف هستند که در این سریال به طور هنرمندانه دراماتیزه شده است. علاوه‌بر این‌ها باید به نمایش زیبایی‌های زندگی سنتنی، به ویژه خانواده ایرانی در این سریال نیز اشاره کرد که از نقاط قوت آن است. «برف» یکی از سریال‌هایی است که توانسته برخی از نشانه‌های سبک زندگی ایرانی-اسلامی را بازنمایی کند. از حجاب و پوشش برتر گرفته تا اهمیت تاس حال، احترام به بزرگترها، سادگی زیستی، ازدواج آسان و... یکی دیگر از ویژگی‌های سریال «برف بی‌صدا می‌بارد» بازی خوب بازیگران این سریال است. به ویژه پوریا شکیبایی که به خوبی نقش یک بدمن و قطب منفی این سریال را بازی و بازسازی کرده است. فرزند مرحوم خسرو شکیبایی، با جان بخشیدن به یک کاراکتر نفرت‌انگیز اما مرموز و نفوذی، به عنوان یک استعداد در زمینه بازیگری خودنمایی کرده است.

هر چند که ریتم سنگین و کندی پیش رفت داستان سریال قابل انتقاد است. مخاطب گاهی احساس می‌کند که به فضای این سریال آب بسته شده از بس که همه چیز به کندی پیش می‌رود.

این «برف بی‌صدا...» روان مردم را می‌خراشد

گفتن مخاطب و خردمند تصویر کردن شخصیت‌های مثبت سریال پیش برود ایرادی ندارد، ولی اگر عکس آن باشد (که متأسفانه در سریال برف بی‌صدا می‌بارد این چنین هست) موجب آزار مخاطب می‌شود.

از سوی دیگر از آنجا که حوادث درام این مجموعه داستانی در بستر گذر تاریخ روایت می‌شود، پس قاعدتاً باید نویسندگان و کارگردان توجه ویژه و دقیقی به توالی حوادث تاریخی و وقایع بعد ۶۰ و حتی فلش بک (بازگشت به گذشته) حوادث مربوط به دوران مبارزه عطا و خواهرش با رژیم پهلوی، می‌کردند.

اما متأسفانه اینطور نیست و نویسندگان و کارگردان بدون تحقیق کافی درباره حوادث و شرایط زمان روایت داستان، داده‌های غلط تاریخی فراوانی را در سریال خود به مخاطب ارائه کرده‌اند.

اینکه نشان داده می‌شود احمد از جبهه مدام با نسرین در تماس بوده (گویی رزمندگانها به تفریح رفته و جبهه خانه خاله است) یا بازگشت تعدادی از اسرا آن‌هم در زمستان ۱۳۴۷ و چند ماه بعد از پایان جنگ، و یا به تصویر کشیدن زندان سلاواک آن‌هم با لباس زندانی‌های آمریکایی در قرن گذشته در محیطی که اصلاً هیچ شباهتی به زندان‌های دوران پهلوی ندارد و موارد بسیاری از این دست، باورپذیری سریال را تا حد زیادی برای مخاطب اهل تفکر غیرممکن کرده است. همچنین ایرادات منطقی حوادث داستان به ویژه درباره فریب‌کاری‌های حیبیب کیانی- پسر شریک سابق و عدم هوشمند تصویر کردن شخصیت‌های مثبت داستان در فهم چرایی ماجراهایی چون تصادف و مرگ حجاج عطا و همسرش، و رشکستگی شرکت و...



خانواده و نفوذ

مجموعه تلویزیونی «برف بی‌صدا می‌بارد» هر چند که یک ملودرام خانوادگی است که داستان آن در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ می‌گذرد، اما دقیقاً سر می‌زند به مهم‌ترین مسائل روز جامعه ایرانی دست گذاشته است. داستان این سریال، تمثیلی از وقایع سال‌های اخیر ماست. خانوادگی که هدف نفوذ یک دشمن قرار گرفته است؛ دشمنی که سال‌هاست در پی رسوخ در این خانواده است و در لباس دوست، اعضای خانواده را فریب می‌دهد، آنهایی که اصالت و ارزش‌ها و منافع خانواده را ارجح می‌دانند، خیلی سریع به ماهیت این دشمن نفوذی پی می‌برند، اما افراد مغرور و سساده‌دل و در عین حال حسودی چون سیمین فرید می‌خورند و بازیچه می‌شوند. حسادت آنچنان او را فرا می‌گیرد که برای عقده‌گشایی، دشمن را به دوست ترجیح می‌دهد و... وقتی آگاه می‌شود که همه زندگی‌اش به‌یغما رفته است!



حیبیب کیانی برخلاف نامش دقیقاً نماد و نمود خیلی از منفعت‌طلبانی است که هدفی جز انتقام کور و فروپاشی خانواده‌ای که آن را دشمن فرض کرده‌اند ندارند. بعد از درگذشت پدر خانواده و از بین رفتن اتحاد و یکدلی اعضای خانواده به خاطر خودخواهی‌ها و حسادت ورزی‌های سیمین، کیانی فرصت را برای اجرای نقشه خودش فراهم‌تر از قبل می‌بیند. با لیختن و به عنوان دلسوز خانواده به مسائل ورود می‌کند و در نهایت نیز می‌تواند سیمین را فریب دهد. هر چند که داماد خانواده، یعنی احمد که دست پرورده پدر است، از همان ابتدا به ماهیت کیانی پی می‌برد و دائم هشدار می‌دهد، اما خضف او در مدیریت شرکت و همچنین کینه سیمین نسبت به او باعث می‌شود که نه تنها این هشدارها را نادیده بگیرد که از لج احمد، به کیانی رز و پال بدهد.

داستان سریال «برف بی‌صدا می‌بارد» شباهت خیلی زیادی به بعضی از اتفاقات اجتماعی سال‌های اخیر در کشور ما دارد. سیمین، احمد و کیانی، هر یک نموده‌هایی از جریان‌های مختلف هستند که در این سریال به طور هنرمندانه دراماتیزه شده است. علاوه‌بر این‌ها باید به نمایش زیبایی‌های زندگی سنتنی، به ویژه خانواده ایرانی در این سریال نیز اشاره کرد که از نقاط قوت آن است. «برف» یکی از سریال‌هایی است که توانسته برخی از نشانه‌های سبک زندگی ایرانی-اسلامی را بازنمایی کند. از حجاب و پوشش برتر گرفته تا اهمیت تاس حال، احترام به بزرگترها، سادگی زیستی، ازدواج آسان و... یکی دیگر از ویژگی‌های سریال «برف بی‌صدا می‌بارد» بازی خوب بازیگران این سریال است. به ویژه پوریا شکیبایی که به خوبی نقش یک بدمن و قطب منفی این سریال را بازی و بازسازی کرده است. فرزند مرحوم خسرو شکیبایی، با جان بخشیدن به یک کاراکتر نفرت‌انگیز اما مرموز و نفوذی، به عنوان یک استعداد در زمینه بازیگری خودنمایی کرده است.

هر چند که ریتم سنگین و کندی پیش رفت داستان سریال قابل انتقاد است. مخاطب گاهی احساس می‌کند که به فضای این سریال آب بسته شده از بس که همه چیز به کندی پیش می‌رود.